

فصلنامه بین‌المللی زبان‌شناس/اللسنی/دیلمی/Le linguiste

دکتر محب‌علی آبسالان

استادیار ادیان و عرفان

دانشگاه سیستان و بلوچستان

حکایت‌های عرفانی نماز از دل زندگانی عارفان

هدیه به پیشگاه بزرگ بانوی عرفان حضرت فاطمه زهرا^(س)

چکیده

به جا آوردن نماز در برابر عظمت بی‌پایان رحمت الهی، حاجت خواستن عاشق است از معشوق. عاشق شوریده در هنگام نماز عاشقانه، در برابر کبریا و عظمت جلال و رأفت معبود خویش دل از تعلقات رها نموده، خدایان دروغین را محو نموده و با حضور کامل در تماشای آن است تا عنایات ازلی را متوجه خود نماید و خود را در مأمّن الهی و در حرم قرب ملکوتی وارد سازد. آری! نماز ژرف‌ترین و محرمانه‌ترین بیان و گفت‌وگوی عاشق و معشوق است، و مگر نه این است که نماز باید بر سیرت و باطن آدمی اثر بگذارد. پس این شب و روز نمازگزاران چه سودی دارد؟

که تا باشد نماز تو نمازی

چنان باید نماز از اهل رازی

حکایت‌های عرفانی نماز، که در حقیقت بیانگر حضور و توجه خالصانه هر بنده‌ای با خدایش می‌باشد. اولین اثر نو و بکری است که در زمینه حکایت‌های عرفانی به جوانان عرضه می‌شود. این اثر با صد و چهارده حکایت - برابر سوره‌های قرآن، دارای جذابیت خاصی است. جذابیت و کشش این حکایت‌ها به نحوی است که هر خواننده‌ای را به تأمل و تعمق شدید فرو می‌برد و لحظه‌ای او را می‌دارد تا در اعمال خود به تفکر بپردازد.

کلیدواژه‌ها: نماز، رحمت الهی، عنایت ازلی، معشوق ازلی، نماز مستان.

سر آغاز

چو نماز شام هرکس بنهد چراغ و خوانی	حلم و خیال یاری، غم و نوحه و فغانی
چو وضو ز اشک سازم، بود آتشین نمازم	در مسجدم بسوزد چو بدو رسد اذانی
عجبا نماز مستان تو بگو درست هست آن	که نداند او زمانی، نشناسد او مکانی
عجبا دو رکعت است این؟ عجبا چهارم است این	عجبا چه سوره خواندم؟ چو نداشتم زبانی
در حق چگونه گویم، که نه دست ماند و نی دل	دل و دست چون تو بردی، بده ای خدا امانی
به خدا خبر ندارم، چو نماز می‌گزارم	که تمام شد رکوعی، که امام شد فلانی

مولانا جلال الدین رومی

که تا باشد نماز تو نمازی

چنان باید نماز از اهل رازی

عطار نیشابوری

مقدمه

در نماز، حضور کامل قلب، نیاز است، که این از آداب نماز است. مگر نه این است که معشوق ازلی گوید: «چون تو در نماز آمدی ما حجب برداریم و از مقامی که تو را آمدن می‌بایست تا بدیدی، بی آمدن هم آنجا به تو نماییم. آری! عقد نماز بستن، بکلی خود را به حق تسلیم کردن است، و از کونین اعراض نمودن. نبینی که در هر عبادتی خلط کردن مراد نفس و طلب دنیا را جای است و در نماز نه طلب کردن دنیا است و نه شهوت نفس و نه صحبت با خلق. مراد آدمی این سه چیز است و هر سه در نماز ممتنع است. اگر کار دنیا راست کنی نماز نیست و اگر شهوت رانی نماز باطل شود و اگر با خلق سخن گویی نماز تباه شود. پس سر نماز از علائق بکلی تبرا جستن است و خود را به دوست سپردن. این صفت کسی است که نماز او حقیقت است نه صفت کسی که نماز او عادت است».

شوریده عارفان -مولانا جلال‌الدین رومی - گوید «سؤالی شد که از نماز نزدیک‌تر به حق راهی هست؟ فرمود هم نماز. اما نماز این صورت تنها نیست. این قالب نماز است، زیرا که این نماز را اولی است و آخری است. و هرچیزی را که اولی و آخری باشد آن قالب باشد زیرا تکبیر اول نماز است و سلام آخر نماز است». پس نماز مستان، نماز حقیقی است که نه زمان شناسد و نه مکان زیرا در آن حق حاضر و ناظر است. و در حدیث آمده است که حق تعالی در نمازی ننگرد که در آن نماز حاضر نباشد.

چرا که محرم‌انه‌ترین و شریف‌ترین عبادات، نماز است. عارفی پاک دل و صافی نهاد گوید «نماز رکنی است از ارکان عالی و اگر چنین نبودی خداوند، ازل و ابد تمام ملایک را بر مواظبت نماز امر نمی‌فرمود. و مگر نه این است که بر فراز آسمان کروبیان در سجود و رکوع و قیام و قعودند، پس اگر ورای نماز، عبادتی برتر بودی، ملائکه بر آسمان‌ها در نماز نبودی».

اکنون بدان و بخوان که آن نمازی را حق پذیرد که اخلاص تمام و حضور قلب و توجه خاص به حضرت سبحان در آن باشد. نمازی که حضور خداوند در آن جلوه‌گر است و آن نماز، نماز عارفان است.

صد و دوازده حکایت عرفانی نماز

[۱] نماز خالصانه جنید بغدادی

جبریل نقل می‌کند که جنید بغدادی را به خواب دیدم. پرسیدم: خدای عزوجل با تو چه کرد؟ گفت: هر چه طاعت و عبادت کرده بودم همه باد هوا بود مگر آن دو رکعت نمازی که خالصانه در نیم شب به جا آوردم [تذکره الاولیاء: ۵۲۹].

[۲] روح و جان نماز

عمروبن عثمان^۱ می‌گوید: خداوند نماز را بر انسان تکلیف کرد تا چون «تن» نماز بگذارد، دل به محبت گراید و روح و جان افتخار قربت خدای خویش گیرد [تذکره الاولیاء، ص ۳۲۵].

[۳] غسل برای نماز

آورده اند که یکی از مریدان ابوبکر واسطی برای نماز جمعه غسلی کرد ولی در انجام آن بی دقتی نمود. در بین راه به زمین خورد و صورتش خونین شد. به ناچار برگشت و غسلی دیگر کرد. جریان را برای واسطی نقل

^۱ . عمروبن عثمان، عالم و از پارسایان و پرهیزگاران به نام بود. و کتاب تحت عنوان «المحبت» را به او منسوب دانسته‌اند. وی در سال ۲۹۱ هـ ق درگذشت.

کردند. گفت: شاد باشد که از او غافل نیستند و کارهای او را در نظر دارند، چرا که اگر چنین نمی‌شد معلوم بود او را به حال خود واگذاشته‌اند [تذکره الاولیاء: ۸۳۳].

[۴] چه نمازی مورد قبول است؟

آمده است که حق تعالی در نمازی که دل در آن حاضر نباشد نمی‌نگرد و از نماز هر کسی آن مقدار نویسند که دل در وی حاضر باشد [کشف الاسرار: ۱۴۰].

[۵] معنای نماز این است

ابوالفاجر باخرزی می‌گوید: نماز عبرت است از حضور حق و مواجهه و مکالمه حق و مقام راز و وصول طاعت مقصود و محبوب و یا یافتن مطلوب [اوراد الاحباب و فصول الاداب: ۲۴۷].

[۶] اندیشه دنیا و نماز عارفانه

از جنید بغدادی نقل است که می‌گفت: در تمام عمرم هرگاه تکبیر نماز گفتم و حس کردم که در اندیشه دنیا بودم قضای آن نماز را به جای آوردم و اگر اندیشه بهشت در فکرم نفوذ کرد، سجده سهو به جای آوردم [تذکره الاولیاء: ۵۴۹].

[۷] نماز و توکل به خدا

نقل است که جنید بغدادی دچار درد چشم گردید، نزد طبیب رفت، طبیب گفت: اگر چشمت را می‌خواهی باید از رسیدن آب بدان پرهیز کنی. ولی چون از خواب برخاست. چشمش شفا یافته بود. از عالم غیب صدایی شنید که گفت: ای جنید! به خاطر ما ترک چشم کردی، اگر در آن نماز خواسته بودی که همه دوزخیان را به تو ببخشم، اجابت می‌کردم. روز بعد که طبیب به عیادتش آمد، چون اثری از درد چشم ندید، پرسید: چه کردی؟ گفت: «وضو ساختم و نماز گزاردم» طبیب که فردی مسیحی بود گفت: «این بهبودی از دست مخلوق خدا ساخته نبود» و در حال ایمان آورد [تذکره الاولیاء: ۴۹۹].

[۸] صحبت نمودن نفس با جنید

جنید بغدادی گوید: شبی به نماز مشغول بودم. هر چند کوشش کردم که دل را به معبود متوجه کنم، نتوانستم، دلگیر و دلتنگ شدم که چرا نفس با من همراهی نمی‌کند. خواستم از در بیرون بروم، چون در را گشودم، جوانی ژنده پوش را دیدم که خود را در گلیمی پاره پیچیده بود. چون مرا دید سر از درون گلیم بیرون کشید و گفت: تا این لحظه انتظارت را می‌کشیدم.

گفتم: پس این تو بودی که دل مرا از توجه به معبود بازداشتی؟

گفت: همین طور است، برای آن که سؤالی دارم که تو باید پاسخ دهی.

گفتم: سؤالت چیست؟

گفت: درباره نفس چه می‌گویی که درد او و آزرده او داروی اوست؟

گفتم: صحیح است. چرا که کشتن نفس سبب رستگاری آن خواهد شد.

جنید می‌گوید: چون این را گفتم، جوان ژنده پوش سر را به داخل گریبان‌ش کرد و گفت: ای نفس! تاکنون

چند بار همین سخن را به تو گفتم و تو از من نشنیدی، اینک از دهان جنید بشنو. این بگفت و برخاست و رفت. ندانستم او از کجا آمده بود و به کجا رفت؟ [تذکره الاولیاء: ۵۰۴]

[۹] خدا در همه جا حاضر و ناظر من است

سهل بن عبدالله تستری نقل می‌کند: «سه ساله بودم در کنار سجاده دایم محمد بن سوا می‌نشستم و قیام و قعود او را نظاره می‌کردم. روزی به من گفت: «ای سهل! برو بخواب که نگاه تو، توجه مرا از معبود منحرف می‌دارد» سهل می‌گوید: «از آن پس به طور پنهانی به نگرستن وی پرداختم تا زمانی که به او گفتم: «مرا حالتی پدید آمده است که همواره سر خود را به حالت سجده در مقابل معبود می‌بینم.» گفت: «ای کودک! درباره این موضوع با کسی سخن مگو و آن را پنهان دار.» سپس گفت: چون می‌خواهی بخوابی و از این پهلوی به آن پهلوی می‌شوی، بگو: الله معی، الله ناظری، خدا با من است و او ناظر من است.

سهل گفت: همچنان کردم تا یک سال که پس از آن حلاوت و شیرینی آن ذکر در ذائقه‌ام اثر گذاشت. به حدی که سال‌ها این ذکر را می‌گفتم و سرانجام به ریاضت پرداختم، تا جایی که از خدا خواستم و گفتم: پروردگارا! سهل را دیده از هر دو بدوز که هم در گرسنگی و هم در سیری، جز تو را نبیند، تا این که آن قدر حلاوت ذکر الهی در من شدت گرفت که چون ماه رمضان می‌رسید، فقط در شب اول نیت، یک بار چیزی می‌خوردم و تمام ماه را به قیام و نماز بودم [تذکره الاولیاء: ۳۶۲].

[۱۰] اخلاص در نماز

از سهل بن تستری نقل است که گفت: کسی که از روی اخلاص به عبادت حق بپردازد خدای عزیز، فرشته‌ای را بگمارد که وقت نماز و عبادت، او را یاد آور شود و اگر خفته باشد او را بیدار کند [تذکره الاولیاء: ۳۷۶].

[۱۱] توفیق نماز چگونه است؟

از سهل تستری پرسیدند: چگونه است که انسان موفق به گزاردن نماز شب می‌شود؟ گفت: این در صورتی است که شخص در روز خیانت نکند و از مال حرام دوری کند [تذکره الاولیاء: ۳۷۹].

[۱۲] نماز خواندن فتح موصلی

نقل است که فتح موصلی^۲، در همه جا خود را از دیده مردمان پنهان می‌کرد. تا جایی که همراه خود دسته کلیدی داشت و هر کجا به نماز می‌ایستاد، بر شیوه بازرگانان در کنار سجاده خود می‌نهاد تا کسی نداند که او کیست و چه کاره است [تذکره الاولیاء: ۴۰۵].

[۱۳] احمد خضرویه و دزد

آورده‌اند که دزدی شبی به خانه احمد خضرویه^۳ رفت، هر چند گشت چیزی نیافت، خواست که نومید بازگردد، احمد گفت: ای برادر! دلو را بگیر و آب از چاه بیرون کش، وضو بگیر و نماز بگزار، بلکه چیزی برسد تا به تو بدهم، مبادا از در این خانه ناامید باز گردی. دزد همچنان کرد. چون روز برآمد، دوستی یکصد و پنجاه دینار به خدمت شیخ آورد. شیخ گفت: «بگیر، این پاداش نماز دیشب تو است.»

^۲ . فتح سعید یا فتح بن علی، از بزرگان و متقدمان مشایخ موصل است. وفات وی را در سال ۲۲۰ هجری قمری گفته‌اند.

^۳ . ابوحامد احمد بن خضر یا احمد بن خضرویه بلخی، که از معاصرین بایزید بوده و در سال ۲۴۰ هجری قمری چشم از جهان فرو بست.

دزد حالش دگرگون شد و لرزه بر اندامش افتاد و به گریه افتاد و گفت: «عجب راه خطائی رفته بودم. يك شب برای خدا کار کردم، این چنین مرا پاداش داد. اگر بقیه عمر را برای خدا کار کنم و عبادت کنم چه خواهد کرد؟ توبه کرد و به راه خدا بازگشت و پول را نیز قبول نکرد و از مریدان شیخ شد [تذکره الاولیاء، ص ۴۱۴].

[۱۴] بیم از حق

نقل است که چشمان یوسف بن حسین^۴ همیشه چون دو کاسه خون بود. از ابراهیم خواص علت آن را پرسیدند، گفت: «او از شب تا صبح به حالت قیام در محراب می‌ایستد و نماز می‌گزارد. بدون آن که به رکوع یا سجود برود» از وی پرسیدند: این چگونه نمازی است؟ گفت: هر چه اراده می‌کنم نمی‌توانم بگویم الله اکبر، زیرا بیم دارم از جانب حق خطاب شود که تو مرا به بزرگی می‌خوانی و از بزرگی من نمی‌هراسی که این قدر گناه و معصیت مرا می‌کنی؟ [تذکره الاولیاء: ۴۵۶].

[۱۵] حضور در نماز

حکایت است که روزی «مسلم بن سیار»^۵ در مسجد بصره نماز می‌خواند، ناگهان ستونی افتاد چنان که اهل بازار همه از افتادن آن خبر یافتند ولی او در مسجد از آن واقعه بی‌خبر بود [مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: ۳۰۶].

[۱۶] عبادت داوود

آورده‌اند که روزی داوود - علیه السلام - نماز می‌خواند، موری بر سجاده وی می‌رفت. آن مور را دور انداخت. مور با وی به سخن آمد که یا داوود! می‌پنداری که در عبادت، درد و سوز ما از دیگران کمتر است؟ [روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتاح: ۲۶۰].

[۱۷] توکل به خدا

نقل است که بایزید بسطامی^۶ در پشت سر امامی نماز می‌خواند. پس از اتمام نماز، امام جماعت گفت: یا شیخ تو کسبی نداری و از کسی هم چیزی نمی‌خواهی، از کجا می‌خوری؟ بایزید گفت: صبر کن تا نمازم را دوباره بخوانم که نماز در پشت سر کسی که روزی دهنده را نشانسد، روا نیست [تذکره الاولیاء: ۲۲۲].

[۱۸] حضور قلب

نقل است که شیخ علی بن سهل اصفهانی^۷، وقتی در خانه نماز می‌خواند یکی از کنیزکان او ناگهان در چاه افتاد و اهل خانه فریاد برآوردند، چنان که از همسایگان گروه بسیاری آنجا جمع شدند و او را از چاه بیرون کشیدند و شیخ از آن حادثه هیچ خبر نداشت تا وقتی که از نماز فارغ شد [مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: ۳۰۶].

^۴ . ابویعقوب یوسف بن حسین رازی از یاران نزدیک ذوالنون مصري و ابوتراب نخشبی، که در سال ۳۰۴ هجری قمری به درود حیات گفت.

^۵ . از زاهدان و عابدان بصره، متوفی به سال ۱۰۰ یا ۱۰۱ هجری.

^۶ . از عارفان نامدار قرن سوم هجری که اکنون قرن‌هاست دل سوختگان از راه دور به زیارت مزارش رهسپار بسطام می‌شوند.

^۷ . از دانشمندان و زاهدان قرن سوم، که آرامگاهش در گورستان طوقچی اصفهان است.

[۱۹] گریستن به خاطر نماز

آورده‌اند که مالک دینار^۸ چون در نماز به آیه «ایک نعبد و ایک نستعین» می‌رسید، سخت می‌گریست. سبب را پرسیدند: گفت: اگر این آیه از قرآن در نماز نبود، هرگز آن را نمی‌خواندم. چون می‌گوییم خدایا تو را می‌پرستیم و می‌گوئیم از تو یاری می‌خواهیم در حالی که در خانه این و آن را می‌زنیم [تذکره الاولیاء: ۴۳].

[۲۰] ریاکاری در نماز

حکایت است که پیری سالیان زیادی اندر مسجد در صف اول، نماز به جا می‌آورد. روزی بر وی مشکلی پیش آمد که پگاه نتوانست به مسجد برود و چون به مسجد آمد به صف آخر ایستاد. مدتی او را در مسجد ندیدند. از سبب آن از وی پرسیدند، گفت: چندین ساله نماز قضا می‌کردم که تا به حال گمان می‌کرده‌ام که اخلاص به جا آورده‌ام، و به خدا آن روز که مردمان مرا در آخرصف دیدند، خجل شدم، دانستم که نشاط من اندر آن روزگار به خاطر نگاه مردم بوده است. این بود که نمازها قضا کردم [ترجمه رساله قشیریه: ۱۴۹].

[۲۱] خشوع هنگام نماز

پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی را دید که اندر نماز با موی روی خود بازی می‌کرد، گفت: اگر دل تو خاشع بودی اندام‌های تو نیز خاشع بودی. [ترجمه رساله قشیریه: ۲۱۸].

[۲۲] شکایت کردن نزد خدا

نقل است که شبی بایزید بسطامی از خواب بیدار شد و به پدرش گفت: مرا بیاموز که با تو نماز گزارم. پدرش گفت: ای پسر بخواب! زیرا تو هنوز کودکی. بایزید گفت: اگر روز حساب اعمال پروردگارم از من بپرسد، چه کرده‌ای؟ به او خواهم گفت: من پدرم را گفتم که مرا بیاموز تا نمازگزارم. او به من گفت که تو کودکی. پدرش گفت: به خدا قسم نمی‌خواهم که این را بگوئی. پس او را نماز گزاردن یاد داد [بایزید بسطامی: ۱۶].

[۲۳] خودستایی به خاطر نماز

در عهد نصرآبادی، درویشی بود که تمام شب را نماز کرده بود. یک روز نزد شیخ رفت، به امید آن که او را به جهت آن همه نماز مدح کند، گفت: ای شیخ! با آن همه نماز شبانه، حال ما را چگونه می‌بینی؟ نصرآبادی گفت: ای درویش امروز را به جهودی مانی. آن درویش برخاست و فریاد کنان از نزد شیخ بیرون رفت [روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح ص ۱۲۷].

[۲۴] نماز راستین

آورده‌اند که شبی حسن بصری^۹ به نزد حبیب عجمی^{۱۰} رفت، حبیب در نماز «الحمد» را «الهمد» بیان کرد، یعنی (ح) را از ته گلو ادا نکرد. حسن گفت: نماز وی درست نیست و به او اقتدا نکرد و به تنهائی نمازش را خواند. شب در عالم خواب صدای هائقی را شنید که گفت: ای حسن! رضای ما را یافته بودی ولی قدرش را ندانستی!

^۸. مالک دینار دارای کرامت و ریاضات فراوان بود و مصاحب حسن بصری.
^۹. ابوسعید حسن بن سیار از زاهدان برجسته، متوفی به سال ۱۱۰ ه.ق.
^{۱۰}. ابومحمد حبیب عجمی از مریدان حسن بصری، متوفی به سال ۱۳۰ قمری.

حسن گفت: بار خدایا! آن رضای تو چه بود؟
گفت: نماز با حبیب به جماعت گزاردن. ای حسن! آن نماز تنها نماز راستین تو بود، اگر می‌گزاردی! تو نمی‌دانستی که بسی تفاوت است میان آن که از زبان با خالق درست سخن بگوید با آن که از دل سخن بگوید؟ [تذکره الاولیاء: ۱۷].

[۲۵] نماز را بر سرم بکوبند

آورده‌اند که ابراهیم آدهم^{۱۱} يك روز هیچ نیافت. گفت: الهی اگر هیچ ندهی به شکرانه، چهارصد رکعت نماز زیادت کنم [تذکره الاولیاء ص ۱۳۹].

[۲۶] شایسته‌ترین عبادت

بایزید بسطامی نقل می‌کند: شبی خواستم نمازی بخوانم که شایسته قبول درگاه حق باشد. هر چه خواندم گفتم: نه! باید از این بهتر باشد. تا صبح دمید و نماز آن چنان که می‌خواستم نشد. گفتم: الهی! بی نماز در درگاه تو بسیار است. بایزید را هم یکی از آنان به حساب آور. [بایزید بسطامی ص ۱۱۵].

[۲۷] حجاب بین تو و خالق

یکی از بزرگان و سرشناسان بسطام نزد بایزید بسطامی آمد و گفت: ای بایزید! سی سال است که همه شب به نماز مشغولم و روزها را به روزه می‌گذرانم. اما نمی‌دانم چرا از این کشف و کرامات تو مرا بهره‌ای نیست؟

بایزید گفت: ای مرد! اگر سی صد سال دیگر هم به این حالت باشی ذره‌ای از حال ما را نخواهی یافت، زیرا که تو نفست را دوست داری و برای آن نماز می‌گزاری و این خود حجابی است بین تو و خالق. مرد گفت: آیا دارویی برای معالجه من نزد خود داری؟

بایزید گفت: دارم، اما، می‌دانم که تو انجام نخواهی داد.

گفت: قبول می‌کنم، زیرا سالها است که در رنج هستم.

بایزید گفت: اکنون برو لباست را بیرون بیاور و لباس ژنده پیوش و گردو همراه خود به محله‌ای که تو را بیشتر می‌شناسد ببر و سر خود را برهنه کن و بگو: هر کودکی که يك پشت گردنی به من بزند يك گردو به او می‌دهم و هرکس دو تا بزند دو گردو. آری این است علاج تو. مرد گفت: لا اله الا الله.

بایزید گفت: اگر کافری این کلمات را بگوید مسلمان می‌شود ولی تو با گفتن آن کافر شدی. مرد گفت: چرا؟ بایزید گفت: زیرا تو با این کلمات تعظیم خود کردی، نه تکریم پروردگار.

مرد گفت: من این کار را نمی‌توانم انجام دهم، داروی دیگری بده.

بایزید گفت: داروی تو همین است و من می‌دانستم که نخواهی پذیرفت [تذکره الاولیاء: ۲۱۱].

[۲۸] نماز با تو

يك نماز تو بی تو، به از هفتاد نماز تو با تو [لمعات: ۸۵].

[۲۹] ظاهر من، باطن مرا می‌پرسند

مردی از حلاج^{۱۲} پرسید: که در شب پانصد رکعت نماز می‌گزاری و با این همه عبودیت، ادعای الوهیت می‌کنی، رازش چیست؟ حلاج گفت: ظاهر من، باطن مرا می‌پرسند [شرح مثنوی شریف: ۷۱۰].

^{۱۱} ابواسحاق ابراهیم آدهم از زاهدان و عابدان نامور قرن دوم هجری است که حدود سال ۱۶۰ قمری در جنگ با رم شرقی کشته شد.

[۳۰] خوف در نماز

عباس بن حمزه گفت:^{۱۲} نماز را پشت سر بایزید خواندم، چون خواست دست به تکبیر بردارد، از بزرگی نام خدا، یاری آن را نداشت. گوشت شانه او به لرزش آمد تا جایی که من صدای استخوان‌های سینه او را می‌شنیدم و مرا از آن ترسی در دل افتاد [بایزید بسطامی: ۱۰۶].

[۳۱] غافل از نماز

از ابوسلیمان دارائی نقل است که گفت: شبی بین نماز خوابم بُرد و از یاد و ذکر خدا غافل شدم. در عالم رؤیا حوری‌های را دیدم که گفت: ای ابا سلیمان! خوش خفتی! مگر نمی‌دانی که پانصد سال است که مرا از برای تو آرایش می‌کنند و تو هیچ در فکر وصال من نیستی! [تذکره الاولیاء: ۳۳۰]

[۳۲] دعای ابراهیم آدهم

نقل است که ابراهیم آدهم، پس از این که نمازش را تمام می‌کرد، دست به روی خود می‌نهاد و می‌گفت: از آن می‌ترسم که نمازم را دست بی‌نیاز به رویم بزند [مصیبت نامه: ۳۲۲].

[۳۳] رفعت دادن دل به سوی خدا

از بایزید بسطامی درباره دو دست بلند کردن در نماز پرسیدند. گفت: سنتی است از سنن رسول اکرم (ص) که دل را به سوی خدای رفعت دهید [بایزید بسطامی: ۳۸۸].

[۳۴] حلاوت نماز

شخصی از ابویعقوب اسحاق نهرجوری^{۱۴} پرسید: ای ابویعقوب! چه کنم که شیرینی نماز و عبادت از دلم رفته است؟ ابویعقوب گفت: چون به خود می‌اندیشی چنین است، خود را فراموش کن تا شیرینی نماز را بچشی [تذکره الاولیاء: ۵۹۰].

[۳۵] نماز حلال مشکلات

ابو عبدالله خفیف^{۱۵} نقل می‌کند که ما جمعی بودیم همیشه در مصاحبت با ابوذری ترمذی.^{۱۶} هر وقت جمع ما را مشکلی پیش می‌آمد و یا چیزی را طلب می‌کردیم، ابوذری برمی‌خاست و در نماز می‌ایستاد. در حال، آن چیز حاضر می‌شد و یا آن مشکل حل می‌گردید [نفحات الانس: ۱۲۶].

[۳۶] نمی‌دانم اهل بهشتم یا جهنم

پیرمرد کاملی، پیوسته به عبادت مشغول بود، نه شب می‌خوابید و نه روز آرام داشت. پرسیدند: ای پیر دل افروز! چرا نمی‌خوابی و آرام نمی‌گیری؟
پیرمرد کامل گفت: میان بهشت و دوزخ که یکی در شیب است و دیگری در بالا. چگونه می‌توان خوابید! و من نمی‌دانم اهل کدام یک از این دو جا هستم [الهی‌نامه: ۷۹].

^{۱۲} . منصور حلاج، از نامدارترین عارفان قرن سوم و چهارم هجری است که او را به دار آویختند. و ندای «انا الحق» از اوست.

^{۱۳} . عباس بن حمزه نیشابوری، از عارفان و عابدان معاصر ذوالنون مصري و بایزید.

^{۱۴} . از مشایخ اوایل قرن چهارم هجری که در مکه مجاور بود و در همانجا به سال ۳۳۰ هجری درگذشت.

^{۱۵} . ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی از صوفیان نامدار قرن چهارم که سخنان و روایات منسوب به او در آثار صوفیان اهمیت بسیاری دارد.

^{۱۶} . از مشایخ خراسان و صاحب کرامت.

[۳۷] روشنائی چشم رسول اکرم(ص)

رسول اکرم (ص) گفت: روشنائی چشم من اندر نماز نهاده‌اند و راحت من نیز اندر نماز [رساله قشیریه: ۳۸۹].

[۳۸] مجنون شوریده و مرد نماز خوان

مردی برای خواندن نماز به مسجدی رفت. لحظه‌ای نگذشت که نمازش تمام شد. چون عزم خروج از مسجد کرد، مجنون شوریده‌ای آنجا بود، با خشونت تمام سنگیه دست گرفت و در پی او رفت. چون به او رسید پرسید: ای حيله‌گر! این نماز را برای که به جا آورده‌ای! مرد کاهل گفت: از برای خدای بی‌نیاز. دیوانه شوریده گفت: از این جهت می‌پرسم تا بدانی که اگر این نماز را برای حق به جا آورده‌ای، سزاوار آنی که این سنگ را بر سرت بکوبم [مصیبت‌نامه: ۳۲۲].

[۳۹] ندای هاتف غیبی

بشر حافی^{۱۷} می‌گوید: وقتی نماز شام را تمام کردم، پای خود را دراز کردم. هاتفی آواز داد: اهکذا تجالس الملوک؟ آیا این است رسم مجالست با بزرگان؟ [نفحات الانس: ۱۲۹].

[۴۰] رسوا کردن ابوالحسن خرفانی

نقل است که شبی ابوالحسن خرفانی^{۱۸} نماز می‌خواند، آوازی شنید: هان! ابوالحسن! می‌خواهی که آنچه از تو می‌دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند؟ ابوالحسن گفت: بارالها! می‌خواهی تا من هم از رحمت بی‌انتهای تو با خلق سخن گویم، تا دیگر کسی بر تو سجده نکند؟ آواز آمد: ابوالحسن! نه از تو، نه از من [نورالعلوم: ۱۶۰].

[۴۱] امام جماعت و دیوانه مجذوب

دیوانه مجذوب و اهل راز پیوسته به انفراد نماز می‌خواند و به جماعت حاضر نمی‌شد. کسی به اصرار بسیار او را به نماز جماعت برد چو ن امام نماز را آغاز کرد. مرد مجذوب، بانگ گاو برآورد. پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: امام مقتدای من بود، من به او اقتدا کردم. او در سوره «الحمد» گاوی می‌خرد من نیز بانگ گاو برآوردم. این سخن را به امام گفتند. گفت: آری چون «الحمد» آغاز کردم، به خاطر رسید برای دهی که در راه دور دارم، باید گاوی بخرم که ناگهان صدای گاو را از پشت سر در صف نماز شنیدم [الهی‌نامه: ۸۰].

[۴۲] حالات مولانا جلال الدین در نماز

در شبی سرد از شب‌های زمستان، مولانا جلال الدین مولوی^{۱۹} در مسجد به نماز ایستاد و در حین سجده چندان گریست که اشک‌ها بر گونه‌ها و محاسن وی یخ بست [رساله در احوال مولانا جلال الدین رومی: ۴۹].

[۴۳] آمرزش گناهان

نقل است حضرت محمد مصطفی (ص) گفت: هر که دو رکعت نماز کند و هیچ اندیشه دنیا بر خاطرش نگذرد، در حال همه گناهان او می‌ریزد، چندان که گوئی از مادر زاده شده است.

^{۱۷} ابونصیر بشر بن حارث «حافی» از عابدان و زاهدان بغداد متوفی به سال ۲۲۷ ه.ق.

^{۱۸} از بزرگ‌ترین صوفیان قرن چهارم و پنجم هجری است.

^{۱۹} مولانا جلال الدین محمد بلخی از بزرگ‌ترین عارفان قرن هفتم.

ابوالحسن خرفانی گفت: این ابوالحسن که در این کلاته نشسته است، سی سال است که بدون حق يك اندیشه بر خاطر او گذر نکرده است [نور العلوم: ۱۵۹].

[۴۴] سخن پیامبر (ص) به بلال حبشی

رسول اکرم (ص) گاهی به بلال می‌گفت: ارحنا يا بلال بالصلوه! ای بلال ما را به نماز و بانگ نماز خرم گردان [رساله قشیریه: ۳۸۷].

[۴۵] آه سوزناك

گروهی همراه رسول اکرم (ص) در مسجد نماز می‌گزاردند. پس از این که همه نمازگزاران از مسجد خارج شدند، مرد رهگذری از این که نتوانست در آن نماز شرکت نماید، آهی سوزناك برآورد که بوی خون دل می‌داد، یکی از نمازگزاران به او گفت: بیا تا نماز را با آن آه سوزناك تو معاوضه کنم [مثنوی معنوی، دفتر دوم]

[۴۶] نماز ریاکار

زاهدی در مسجدی عبادت می‌کرد و نماز شب به پا می‌داشت. شبی صدای پائی در تاریکی مسجد به گوشش رسید. پنداشت عابد کاملی برای عبادت به مسجد آمده است. با خودش اندیشید که این عابد کامل به نماز و طاعت من دقت می‌کند باید در قرائت نماز احتیاط کنم تا بداند که من هم اهل راز هستم. تمام شب را نماز گزارد و دعا کرد. چون صبح شد در گوشه‌ی مسجد سگی را خفته دیدم [الهی: ۷۲].

[۴۷] پند فرزند به پدر

زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام نشستند کمتر از آن خورد که تمایل او بود و چون به نماز برخاست پیش از آن عبادت کرد که عادت او بود. چون به خانه خویش آمد خواست تا طعام بخورد. پسری داشت صاحب فراست، گفت: ای پدر! مگر در مجلس سلطان طعام نخوردی؟ گفت: پسر در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. پسر گفت: پس نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید [گلستان سعدی: ۷۱].

[۴۸] نزدیک‌ترین نماز به خدا

گفتم یا رب! کدام نماز نزدیک‌تر است به تو؟ گفت: آن نمازی که در او غیر من نباشد و صاحبش غایب باشد در آن نماز [رسائل ابن عربی: ۴۰]

[۴۹] نماز منصور حلاج

ابراهیم بن فاتك گوید: شبی نزد حلاج رفتم و او را مشغول نماز دیدم که سوره بقره آغاز کرده بود. چند رکعتی نمازخواند. به طوری که خواب بر من چیره آمد. چون از خواب بیدار شدم، حلاج سوره عبس را می‌خواند. دریافتم که می‌خواهد قرآن را در نماز ختم کند [اخبار حلاج: ۳۹].

[۵۰] مولانا و اذان مؤذن

نقل است چون آواز اذان مؤذن به گوش مولانا جلال الدین رسید با عظمت تمام بر سر زانوهای قیام نمود و گفت: نامت همانند تا ابد ای جان ما روشن به تو

و سه بار این مصرع را تکرار نمود، آن گاه برخاست و به نماز شروع کرد و گفت:
این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادن است از اعتقاد
هدیه‌ها و ارمغان و پیشکش شد گواه آن که هستم با تو خوش

گر محبت فکرت و معنیستی صورت روزه و نمازت نیستی [مناقب العارفین: ۱۹۷].

[۵۱] مولانا و هاتف غیبی

نقل است که روزی مولانا جلال الدین رومی فرمود که من در سن هفت سالگی ام در نماز صبح سوره «انا اعطیناک الکوثر» می‌خواندم و می‌گریستم. ناگهان حضرت حق از رحمت بیدریغ خود بر من تجلی کرد، چنان که از خود بی‌خود شدم. چون به هوش آمدم از هاتفی آواز شنیدم که ای جلال الدین! بحق جلال ما که بعد از این مجاهده مکش که ما تو را محل مشاهده کردیم [مناقب العارفین: ۷۶]

[۵۲] نماز عارفان

گویند: وقتی حسین بن علی در سجده بود. چنان از خویش غایب و با حق حاضر بود که دیوار خانه سراسر افتاد و او پیش از وقت، سر از سجده برنیامورد [سلک السلوک: ۱۲].

[۵۳] مولانا و دزد قالیچه

نقل است که روزی مولانا جلال الدین در خلوت خود مستغرق نماز شده بود. یکی در آمد که بینوایم و چیزی ندارم. چون او را در آن مستغرق دید قالیچه‌ای را از زیر پایش برکشید و روانه شد. خواجه مجد الدین مراغی چون آن حال را دید چون مرغی به طلب آن شخص بیرون آمد و او را در بازار دید که قالی را می‌فروخت. آن قالی را پس گرفت و به نزد مولانا آورد. مولانا گفت: از غایب احتیاج کرده است، عیب نیست معذور دار. از او باید خرید. مناقب العارفین: ۳۷۶ []

[۵۴] حضور نمازگزار

نقل است که عارفی در نماز بود، شخصی او را آواز داد. چون او از نماز فارغ شد آن شخص گفت: چندین فریاد که من می‌کردم تو نمی‌شنیدی؟ عارف گفت: ای خواجه! این عجب نیست که کسی در نماز فریاد یکی نشنود، بلکه عجیب آن است که کسی در نماز فریاد یکی را بشنود! [سلک السلوک: ۱۲].

[۵۵] نماز مولانا جلال الدین

کراخاتون روایت کرد که شبی در فصل زمستان مولانا جلال الدین، نماز شب می‌گزارد و به عظمت تمام «فاتحه الکتاب» را کلمه کلمه با تانی چنان می‌خواند که دیگران ده سوره می‌خواندند و در اثنای نماز قطرات اشک از دیدگانش جاری بود. پس از اتمام نماز بر پاهای او بوسه زد و گفت: ای شفیع بندگان! شما را که حالی بر این منوال است، پس وای بر حال ما و عاقبت احوال ما. این همه زاری و عبادت و آه‌ها بر کجاست؟ گفت: واللّه و الله نسبت به عظمت ذوالجلال و پادشاهی او اینها که می‌بینی در غایت قصور و تقصیر است و از حضرت سبحان عذری می‌خواهم که ای کریم قدرت من همین قدر است معذورم دار! [مناقب العارفین: ۲۰۱].

[۵۶] نماز طاهر

روایت است که مولانا جلال الدین شخصی را دید که به جدّ در حال نماز است.

فرمود : مرد مردان آن است که در خدمت مخدوم خود ثابت قدم باشد و به وسع طاقت، طاعت کند. و گفت: بندهٔ مخلص از این عبادت ظاهر قوت گیرد و بالغ راه معنی شود و استعداد کامل یابد و به حضرت حق قربت یابد [مناقب العارفین: ۲۰۰].

[۵۷] نماز عشق

از منصور حلاج نقل است که گفت: محراب عاشقان، بالای دار است و به چنین محراب مقدس، کسی را باید که وضو به خون خود کند. زیرا عاشقان چون نماز عشق گزارند، وضوی آن جز به خون درست نیاید [حلاج و راز انا الحق: ۳۵].

[۵۸] ابلیس و شخص نمازگزار

گویند مردی نزدیک پارسا مردی آمد و شکایت ابلیس کرد. مرد پارسا گفت: تو را از وی چه گله است؟ گفت: دلم مشغول دارد و اندر نماز سهو افکند و به اندیشهٔ ناشایست مشغول دارد. گفت: ای مرد! اگر پیشتر می‌آمدی او را خود می‌دیدي که ابلیس گلهٔ تو می‌کرد که فلان آمده است و چنگ اندر دنیای من زده است. من چنگ اندر دین وی زنم که می‌گوید: من دین داده‌ام و دنیا گرفته‌ام. او را بگو تا چنگ از دنیای من باز دارد تا من چنگ از دین وی باز دارم [منتخب رونق المجالس: ۱۸۶].

[۵۹] جواب ابوسعید ابوالخیر

از شیخ ابوسعید ابوالخیر پرسیدند:
ای شیخ در نماز دست برکجا نهیم؟
شیخ گفت: دست بر دل و دل بر حق جلّ جلاله [اسرار التوحید: ۷۰].

[۶۰] سوز و درد دین

نقل است که ابوعبدالله بن خفیف شیرازی در ابتدای امر که درد دین دامن دل او را گرفت. چنان بود که در دو رکعت نماز هزار «قل هو الله احد» خواندی و بسیار بودی که از بامداد تا شبانگاه يك صد رکعت نماز می‌کرد [ابن خفیف شیرازی: ۱۰۲].

[۶۱] وفای به عهد

گویند عبدالله بن مبارك^{۲۰} وقتی با گبری کارزار می‌کرد، وقت نماز گبر فرا رسید. گبر زمان خواست از وی. به او زمان داد. چون آفتاب را سجده کرد. ابن مبارك خواست که به وی ضربتی بزند. آوازی شنید که : «اوفو العهد ان العهد کان مسئولاً». از آن عمل باز ایستاد. چون گبر نماز کرد، گفت: چرا باز ایستادی از آن اندیشه که در سر داشتی؟ ابن مبارك قصه را باز گفت. گبر گفت: کریم خدایی است که از بهر دشمن با دوست عتاب کند. پس مسلمان شد [رسالهٔ قشیریه: ۲۰۳].

[۶۲] نماز چیست؟

از بایزید بسطامی پرسیدند نماز چیست؟ گفت: نماز پیوست است و پیوستن نباشد مگر از پس گسستن، یعنی پیوستن به خدا و گسستن از غیر خدا [گزیده: ۴۲].

^{۲۰} عبدالله مبارك معروف به ذوالجهادین، کسی که در جهاد کفار و جهاد با نفس هر دو پیروز شد. وی یکی از محدثان و عارفان است که در سال ۱۸۱ ه.ق در سن ۶۳ سالگی چشم از جهان فرو بست.

[۶۳] دل‌کندن از دنیا

از پیامبر (ص) نقل است که گفت: هر که نماز کند و به دل چیزی از دنیا یاد نکند، هر چه از خدای عز و جل بخواهد به او بدهد [گزیده: ۴۶].

[۶۴] سلامت در هنگام نماز

سهل بن عبدالله^{۲۱} گوید: از فرط پیری توانایی بلند شدن را نداشتم. اما چون وقت نماز فرا می‌رسید، تنم برای نمازگزاران سالم می‌گشت و بر پا می‌ایستادم [کشف المحجوب: ۳۹۰].

[۶۵] هر چه یافته‌ام از نماز یافته‌ام

جنید بغدادی^{۲۲} چون به پیری رسید، هیچ ورد از اوراد نماز را که در جوانی انجام می‌داد رها نکرد. گفتند: ای شیخ! ضعیف و ناتوان گشته‌ای، از بعضی نوافل دست بردار! گفت: این چیزهایی است که در ابتدا هر چه یافته‌ام به سبب همین‌ها یافته‌ام. محال باشد که دست از آنها بردارم [کشف المحجوب: ۳۹۱].

[۶۶] نماز زن عابد

عبدالله مبارك می‌گوید: زنی را دیدم در حال نماز، کژدمی چند بار پای او را زد و هیچ تغییری در وی پدیدار نگشت. چون از نماز فارغ شد به او گفتند: ای مادر چرا آن کژدم را از خود دور نکردی؟ گفت: ای پسر تو هنوز کودکی! چگونه روا شد که در هنگام کار حق، کار خود کنم [کشف المحجوب: ۳۹۱].

[۶۷] مرده را جامه نیکو نباشد

بایزید گفت: يك شب نَفْس را گفتم: نماز کن! گفت: مرده‌ام. جامه‌ها از تنم بیرون کردم و گفتم: مرده را جامه نیکو نباشد، برخود بوریا پیچیدم [احوال و اقوال خرقانی: ۱۲۵].

[۶۸] رابعه و حضور در نماز

آورده‌اند که رابعه عدویه در جائی نماز می‌گزارد. خرده سفالی به چشمش فرو رفت و او چنان غرق راز و نیاز بود که درد آن را احساس نکرد [تذکره الاولیاء: ۶۶].

[۶۹] ابوسعید ابوالخیر و مرید

نقل است که یکی از مریدان ابوسعید ابوالخیر وضو گرفت تا نماز بخواند. چون در خلوت خانه رفت، نعره‌ای زد و بیرون دوید. گفت: خدای را بدیدم؟ شیخ بر او بانگ زد و گفت: ای بی تجربه! آن نور وضوی تو بود. تو از کجا و آن حضرت از کجا؟ [مرصاد العباد: ۳۰۱].

[۷۰] نماز ابن خفیف شیرازی

ابن خفیف شیرازی می‌گوید: در ابتدای حال از صبح تا نماز پسین هزار رکعت نماز می‌گزاردم و بسیار بود که در يك رکعت نماز، ده هزار بار «قل هو الله» می‌خواندم [شد الازار: ۸۲].

[۷۱] علاقه نَفْس

^{۲۱}. سهل بن عبدالله بن یونس شوشتری متولد ۲۰۰ هـ ق و متوفی به سال ۲۸۳ که کتابی در تفسیر قرآن به او نسبت داده‌اند.

^{۲۲}. ابوالقاسم جنید بن محمد بن جنید. متوفی به سال ۲۹۷ هـ.ق. وی خواهرزاده سري سقطي است و طریقه «صحویه» یعنی هوشیاری را به او نسبت داده‌اند.

ابوالحسن خرقانی گفت: شبی به نفسم گفتم: ای نفس نماز کن! گفت: نتوانم. برخاستم و خود را با طنابی بستم و گفتم: حال که مرده‌ای، باید تو را به محراب ببرم. او را به محراب آوردم. نفس در آنجا گفت: آری هر چه بگوئی انجام می‌دهم [احوال و اقوال خرقانی: ۱۲۵].

[۷۲] نماز عاشق

عارفی گفت: خدایا! اگر نه روی دلم به سوی تو باشد، نمازم را نماز نمی‌شمارم. اگر به کعبه روی کنم به خاطر عشق تو است و گرنه هر دو، نماز و کعبه را رها خواهم کرد [عرفان عارفان مسلمان: ۲۰۶].

[۷۳] شبلی و ندای غیبی

از شبلی نقل است که گفت: روزی برای نماز، طهارت کردم. چون به مسجد درآمدم ناگهان ندائی شنیدم که گفت: یا ابابکر! طهارت آن داری که بدین گستاخی به خانه ما می آئی [کشف المحجوب: ۳۷۸].

[۷۴] خشوع اوپس قرنی

از اوپس قرنی^{۳۳} پرسیدند: خشوع در نماز چیست؟ گفت: آن که اگر تیری به پهلوی تو بزنند در نماز خبردار نشوی [تذکره الاولیاء: ۳۱].

[۷۵] نماز بایزید

نقل است که بایزید برای نماز به مسجدی که در مجاورت خانه‌اش بود نمی‌رفت زیرا هر گاه که از آن محل گذر می‌کرد گروهی از اعراب که در مسیرش می‌نشستند، به احترامش برپا می‌خاستند و این بربایزید گران می‌آمد [بایزید بسطامی: ۱۳].

[۷۶] در فکر هوای نفس

نقل است که در اووان جوانی عبدالله مبارک، شبی تا بامداد در کنار دیوار معشوقه‌اش به انتظار او ایستاده بود. چون روز برآمد، دانست که تمام شب غرق در اندیشه معشوق بوده است. با خود گفت: ای پسر مبارک! ننگ بر تو باد! شبی از شب‌های عمر عزیزت را به روز آوردی، در فکر هوای نفس و در ذکر غیر حق. حال بگو چگونه است که اگر امام جماعت در نماز، سوره‌ای طولانی‌تر از معمول قرائت کند، دیوانه می‌شوی، ولی شبی را به پای خواهش دل ایستاده به صبح می‌رسانی؟ حالش دگرگون شد و توبه کرد و به عبادت و ریاضت پرداخت [تذکره الاولیاء: ۲۵۶].

[۷۷] آشتی چوپان با پروردگار

بزرگی می‌گوید: در بیابانی، شبانی را دیدم که نماز می‌گزارد و گرگ گوسفندان او را نگه می‌داشت. گفتم: گرگ با گوسفندان کی باز صلح کرد؟ گفت: هنگامی که چوپان با پروردگار صلح کرد، گرگ با گوسفندان صلح کرد [سلک السلوک: ۱۵۳].

[۷۸] نماز چهار حرف است

از ابوالقاسم حکیم^{۳۴} پرسیدند: نماز چیست؟ گفت: نماز چهار حرف است: «نون» از نصرت است. «میم» از ملک است «الف» آفت، «زا» از زیادت. هر که نماز کند او را این چهار چیز است و هر که نکند از این چهار بی‌نصیب باشد [گزیده: ۴۷].

^{۳۳} تذکره الاولیاء ص ۳۱

^{۳۴} اسحاق بن محمد بن اسماعیل، از مشایخ و عابدان قرن چهارم

[۷۹] نماز خواندن ابوالخیر اقطع

نقل است که ابوالخیر اقطع^{۲۵} را آکله^{۲۶} در پای وی افتاده بود. اطباء گفتند: این پای را باید برید. اما اقطع بدان رضا نداد. مریدان گفتند که در نماز پای وی باید برید که او از خود خبر ندارد. چنان کردند چون وی از نماز فارغ شد پای خود را بریده یافت [کشف المحجوب: ۳۹۱].

[۸۰] الله الله گفتن را در نماز بسیار کنید

نقل است که مولانا جلال الدین وصیت می‌کرد که الله الله گفتن را در نمازها بسیار کنید تا اسباب و اعقاب و احباب شما بسیار شوند. و یقین است که از برکت نماز طالب نیازمند را مقاصد دینی و دنیوی حاصل شود [مناقب العارفین: ۱۹۹].

[۸۱] منصور حلاج در زندان

ابوعبدالله خفیف شیرازی عارف نامدار شیراز حکایت می‌کند که: حسین بن منصور حلاج در زندان و در قید و بند بود و من به دیدنش رفتم. چون وقت نماز شد از جا برخاست و تمام قیده‌ها باز شد و وضو ساخت و نماز خواند و من تعجب کردم. گفتم: با این همه کرامت چرا خود را آزاد نمی‌کنی؟ گفت: مگر من محبوس هستم! [حلاج وراز انا الحق: ۲۴۴].

[۸۲] صفای باطن

گویند: شبلی روزی برای نماز خواندن طهارت کرد و به قصد آن که به مسجد برود ناگهان از هاتفی شنید که گفت: ای شبلی! ظاهر شستی، صفای باطن کجاست؟ شبلی بازگشت و همه ملک و میراث خود را بداد و يك سال جز آن مقدار جامه که نماز بدان روا بود، نپوشید [کشف المحجوب: ۳۷۷].

[۸۳] شکر باری تعالی

گویند که مردی نابینا بود و شب و روز نماز به جماعت می‌گزارد. روزی اهل وی او را گفتند که نماز به خانه کن که بر تو جماعت واجب نیست. زیرا تو معذوری! گفت: اگر نماز جماعت به خاطر نابینائی من واجب نیست، شکر باری تعالی بر من واجب است. از بهر این که دست و پای و تن درستی خداوند به داده است. من به مسجد می‌روم باشد که اندکی از شکر خدا را به جا آورده باشم. پس شب را بخت، بامداد برخاست. در حالی که بینا شده بود [منتخب رونق المجالس: ۲۷۴].

[۸۴] نماز و خشوع در آن

گفته‌اند: در نماز خواندن، خشوع آن است که نداند بر راست و چپ او کیست؟ [رساله قشیریہ: ۲۱۸].

[۸۵] طعام نخوردن ابوالحسن خرقانی

نقل است که شبی از شب‌ها، خادم ابوالحسن خرقانی از چغندر غذائی ساخته بود و روش شیخ ابوالحسن آن بود که تا نماز خفتن را به جا نمی‌آورد طعام نمی‌خورد. و همیشه می‌گفت: ای خداوند! تا از خدمت تو فارغ نشوم، تن را خدمت نخواهم کرد. بعد از نماز، طعام آوردند. ابوالحسن گفت: از این طعام بوی تاریکی می‌آید و آن طعام را نخورد. روز دیگر به باغی که ابوالحسن آن را به دست خود ساخته بود رفتند و تفحص نمودند

^{۲۵} ابوالخیر اقطع از زهاد و مشایخ قریه تینات شام بود که در گذشت وی را به سال ۳۴۰ هجری قمری نوشته‌اند.
^{۲۶} نام مرضی که فارسی به آن خوره می‌گویند.

باخبر شدند که والی آنجا آب مردمان به جور گرفته است تا به غلات خود برساند و از آن آب، قدری به باغ شیخ ابوالحسن آمده است و پچغندرها از آن آب خورده‌اند [نور العلوم: ۹۷].

[۸۶] نماز نخواندن در مسجد

گویند: مردی در بیرون مسجد نماز می‌گزارد. گفتند: چرا در مسجد نماز نمی‌گزاری؟ گفت: شرم دارم که در خانه او شوم و در آنجا اندیشه غیر او نمایم [رساله قشیریه: ۳۳۷].

[۸۷] وقت نماز

سهل بن عبدالله در آخر عمر زمین‌گیر شده بود و نمی‌توانست از جای خود برخیزد. اما چون وقت نماز فرا می‌رسید دست و پایش راست می‌شد تا نماز گزارد. و چون نمازش به اتمام می‌رسید، باز به حالت قبل برمی‌گشت [رساله قشیریه: ۶۵۳].

[۸۸] دعای ذوالنون مصری

نقل است که چون ذوالنون مصری^{۲۷} آهنگ نماز خواندن می‌کرد. چنین می‌گفت: بار پروردگارا! به کدام قدم به درگاه تو آییم؟ و با کدام دیده قبله‌ی تو را نگریم و به کدام زبان ثنای تو را گوئیم؟ این جملات را می‌گفت و شروع به نماز می‌کرد [تذکره الاولیاء: ۱۸۱].

[۸۹] دعای بایزید

بایزید چون در نماز می‌آمد، می‌گفت: خدایا! به پوشش خود ما را پوشانندی، اگر پرده خود را از ما برداری، رسوا خواهیم شد [بایزید بسطامی: ۸۰].

[۹۰] جد و جهد برای نماز

از مولانا جلال الدین نقل است که گفت: روزی امیر روزگار خودمان را به نماز خواندن وادار کردم. گفتم: هر آرزویی که داری از طریق نماز به حصول می‌پیوندد. وی به نماز روی آورد و جد و جهد فراوان نمود و چون طالب امیری و بزرگی بود عاقبت امیرکبیر گردید و خزینه‌دار سلطان گشت. هر بنده‌ایی که به نماز مشغول شود، هر چه از عالم غیب خواهد میسرش شود [مناقب العارفین: ۱۹۶].

[۹۱] مرد کافر و غلام

کافری بود که غلامی مسلمان داشت. سحرگاه به غلام گفت: ای غلام! وسایل بردار تا به حمام برویم. در راه صدای اذان شنیده شد. غلام گفت: ای خواجه! بخاطر خدا این طاس و وسایل را لحظه‌ای بگير تا دو رکعت نماز صبح بگزارم و بعد از آن به خدمت آییم.

غلام چون به مسجد رفت مدتی گذشت و تمام نمازگزاران بیرون آمدند. اما از غلام خبری نبود.

خواجه بانگ می‌زد: ای غلام وقت گذشته است، بیرون آی!

ناگهان صدای غلام بلند شد که مرا نمی‌گذارند که بیرون آییم.

خواجه سر در مسجد کرد تا ببیند که چه کسی غلام را نمی‌گذارند که بیرون آید.

اما هیچ کس را در آنجا ندید. خواجه گفت: غلام آخر کیست که نمی‌گذارد تو بیرون آئی!

^{۲۷} . ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم معروف به «ذوالنون» از مردم توبه و به قولی از قوای صعید مصر. درگذشت وی را به سال ۲۴۵هـ ق نوشته‌اند.

غلام گفت: همان کسی که نمی‌گذارد تو اندر مسجد آیی و او کسی است که تو او را نمی‌بینی [فیه ما فیه: ۱۱۳].

[۹۲] مناجات رابعه

رابعه عدویه^{۲۸} هنگام مناجات با خدا چنین دعا می‌کرد: یارب! یا دلم را در نماز حاضر کن! یا نماز بی حضور دل قبول کن! [تذکره الاولیاء: ۱۰۶].

[۹۳] الله اکبر گفتن ذوالنون مصری

کسی گفت: از پس ذوالنون مصری نماز می‌کردم، چون ابتدا تکبیر کرد و گفت: «الله اکبر» بی‌هوش افتاد. چون جسدی که در وی حس نباشد [کشف المحجوب: ۳۹۱].

[۹۴] کودک عارف

ابوعبدالله جلّاء^{۲۹} گوید: روزی به قصد خرید ماهی به همراه پدرم به بازار بغداد رفتیم. پس از خریدن ماهی، در جستجوی کسی بودیم تا ماهی‌ها را به خانه بیاورد. کودکی جلو آمد و گفت: می‌خواهید این ماهی‌ها را به خانه بیاورم. پدر گفت: آری. کودک ماهی‌ها را گرفت و به دنبال ما آمد. ناگهان بانگ اذان برخاست. کودک گفت: بانگ نماز می‌آید، باید وضو بگیرم و نماز بخوانم. اگر اجازه می‌دهید که این کار را بکنم وگرنه ماهی‌ها را بگیرید. پدرم به او اجازه داد و آن کودک به مسجد رفت و نماز به جا آورد و دوباره به دنبال ما به راه افتاد. چون به خانه رسیدیم، پدرم این جریان را به مادرم گفت. مادر مرا صدا زد و گفت: بگو تا بباید و با ما لقمه‌ای از این ماهی بخورد.

کودک گفت: روزه دارم. گفتیم: پس نماز شام برای افطار به خانه ما بیاید. آن کودک نماز شام به نزد ما آمد و با ما طعام خورد. شب اتاقی را در اختیار او گذاشتیم.

در آن زمان دختری از خویشاوندان در خانه ما زندگی می‌کرد که فلج بود. ناگهان متوجه شدیم که در صحت و سلامتی است. جریان را از او پرسیدیم. آن دختر گفت: دست به سوی خدا دراز کردم و گفتم: خداوندا! به حرمت این مهمان به من سلامتی بخش! ناگهان سلامتی خود را باز یافتیم. چون این سخن را شنیدیم، برخاستیم و سراسیمه به اتاق آن کودک رفتیم. اما کودک را در آنجا نیافتیم [رساله کشمیری: ۶۷۶].

[۹۵] نماز را چگونه به جا می‌آوری؟

شخصی از حاتم اصم^{۳۰} پرسید که: نماز را چگونه به جا می‌آوری؟ گفت: چون وقت نماز برسد، وضو می‌گیرم و ظاهر را با آب صاف پاک می‌کنم و باطن خود را نیز با آب توبه شستشو می‌دهم. آن گاه به مسجد می‌روم و مسجد الحرام را در نظر می‌آورم و مقام ابراهیم را میان دو ابروی خود مسح می‌کنم و بهشت را بر راست و دوزخ را در چپ و صراط را زیر قدم خود می‌انگارم. سپس ملک الموت را در پشت سر خود می‌نهم و دل را به خدای قهار می‌سپارم. آن گاه تکبیر می‌گویم. با تعظیم، قیامی با حرمت، قرائتی با هیبت، رکوع و

^{۲۸}. رابعه دختر اسماعیل عدوی القیسی، که به سال ۱۳۵ ه.ق در بیت المقدس درگذشت. اولین کسی که عشق الهی را مطرح نمود.

^{۲۹}. وی از مشایخ بغداد و ساکن دمشق و رمله بوده است. و در قرن دوم هجری می‌زیسته وفات وی را به سال ۳۰۶ هجری ذکر کرده‌اند.

^{۳۰}. ابوعبدالرحمن حاتم به عنوان علت شهرت وی به اصم به جهت آن است که گفته‌اند ناشنوا بوده است. اما سعدی در بوستان می‌گوید: او خود را از شنیدن سخنان یاه و بیهوده کر کرده بود. وفات وی در بلخ در سال ۲۳۷ ه.ق اتفاق افتاده است.

سجودی با تضرع و تواضع به جا می‌آورم و سلامی با شکر و سپاس می‌گویم. نماز من چنین است [تذکره الاولیاء: ۳۵۷].

[۹۶] معنای نماز

ابوعمر و دمشقی گفت: نماز بامداد به جای برخاستن از گور تو است. و نماز پیشین به جای ایستادن به عرصات قیامت. و نماز دیگر، به جای ترازوی نیکی و بدی سخن تو است و نماز شام به جای نامه خواندن است و نماز خفتن به جای گذشتن از صراط است [گزیده: ۴۷].

[۹۷] خیر نساج و عزرائیل

نقل است که خیر نساج^{۳۱} صد و بیست سال عمر کرد. چون نزدیک وفاتش، وقت نماز شام بود عزرائیل سایه انداخت. سر از بالین برداشت و گفت: عفاک الله! توقف کن که تو بنده مأموری و من نیز بنده مأمور. تو را گفته‌اند که جان نساج بگیر و مرا گفته‌اند که چون وقت نماز آید، نماز بگزار. ای عزرائیل! آنچه به تو گفته‌اند فوت نمی‌شود. اما آنچه مرا فرموده‌اند، فوت می‌شود. صبر کن تا نماز شام کنم. پس طهارت کرد و نماز گزارد. بعد از آن وفات کرد [تذکره الاولیاء: ۶۳۴].

[۹۸] آمرزش گناه

ذوالنون مصری گوید: جوانی را در کنار کعبه دیدم که با تمام خضوع و خشوع نماز می‌کرد. به نزدیک او رفتم و گفتم: چرا نماز بسیار می‌کنی؟ گفت: در انتظار جوابی‌ام. ناگهان دیدم که رقع‌های در نزد آن جوان فرود آمد که بر روی او نوشته شده بود: ای جوان! باز گرد که هر چه در گذشته کرده‌ای همه را آمرزیدم [رساله قشیری: ۶۵۴].

[۹۹] کرامت ابراهیم ادهم

گوید ابراهیم ادهم وقتی خواست تا در کشتی نشیند، از وی دینار خواستند تا بدهد، او نداشت. دو رکعت نماز به جا آورد و دست به سوی آسمان برد و گفت: الهی! از من چیزی می‌خواهند و ندارم! در آن وقت ریگ‌های پیرامون وی همه دینار شد [رساله قشیری: ۶۷۲].

[۱۰۰] دزد عبا و ابوبکر کتانی

نقل است که روزی ابوبکر کتانی^{۳۲} به نماز ایستاده بود، دزدی عبا^{۳۳} وی را از دوشش ربود و به بازار برد تا بفروشد، ناگهان دستش خشک شد. گفتند: مصلحت در آن است که آن را به صاحبش برگردانی و پوزش بخواهی. وی به مسجد رفت و عبا را بر دوش ابوبکر انداخت و صبر کرد تا نمازش تمام شد. چون ابوبکر از نماز فارغ گشت در پای او افتاد و جریان را گفت. ابوبکر کتانی گفت: به عزت و جلال خدا که نه از بردن آن آگاه شدم و نه از آوردن آن. پس دست به سوی آسمان کرد و گفت: پروردگارا! او آن چه برده بود باز آورد. تو آن چه از او گفته‌ای بازده. فوراً دست دزد شفا یافت [تذکره الاولیاء: ۶۴۸].

^{۳۱} ابوالحسن خیر بن عبدالله از مردم سامره و ساکن بغداد که به سال ۳۲۲ ه.ق درگذشت.
^{۳۲} ابوبکر کتانی از عارفان و زاهدان بزرگ بغداد که تا پایان عمر در کنار مکه مجاور بود و به چراغ حرم معروف شده بود. وفات وی را به سال ۳۲۲ ه.ق در مکه نوشته‌اند.

[۱۰۱] نماز خواندن درویش

شبی درویش صاحب وقتی خواست تا در مسجدی نماز بگذارد، باران باریدن گرفت. دل او جانب خانه‌اش مایل شد. از گوشه مسجد آوازی شنید: ای درویش! به این نمازی که می‌گذاری، تو را بر ما منت نیست. بنابر آن که هر چه در تو لطیف است، هر ساعت در خانه می‌فرستی و هر چه در تو کثیف است این جا می‌گذاری [سلک السلوک: ۱۳۰].

[۱۰۲] هنگام نماز و وسوسه شیطان

زنی بود صالحه تا وقت نماز فرا می‌رسید، هر کاری که بود می‌گذاشت و به نماز مشغول می‌شد. روزی نان می‌پخت، مؤذن بانگ اذان سرداد. زن نان پختن رها کرد و به نماز مشغول شد. چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد که ای زن! تا تو از نماز فارغ شوی، نان همه سوخته است. زن در دل جواب گفت: اگر همه نان بسوزد، بهتر که روز قیامت تنم در آتش دوزخ بسوزد. دیگر بار شیطان وسوسه‌اش کرد که ای زن! پسر تو در تنور افتاد و سوخت! زن در دل جواب داد: اگر خدای تعالی حکم کرده است که من نماز کنم و پسر مرا به آتش دنیا بسوزاند، من به حکم الهی راضی هستم و از نماز به در نیایم. شوهر زن از در خانه درآمد. زن را در حال نماز دید و در تنور نان‌ها هنوز برشته نشده بود و فرزند را دید که در آتش تنور بازی می‌کند. زن چون از نماز فارغ شد شکر باری تعالی را به جا آورد [منتخب رونق المجالس: ۲۴۴].

[۱۰۳] نماز مولانا بر بام مدرسه

شیخ محمد خادم روایت کرد که مولانا جلال الدین پیوسته در قلب زمستان از غایت شدت سرما مردم جوان با پوستین در کنار تنور می‌خوابند، وی بر بام مدرسه می‌رفت و تا سحرگاه با صد هزار ناله و آه تهجد نمود، بعد از آن که نماز صبح را به جا می‌آورد و به پائین می‌آمد و موزه او را می‌کشیدیم، از شکاف‌های پاشنه‌اش قطرات خون روان می‌شد. اصحاب فریاد می‌زدند، او می‌گفت: مگر نه حضرت سلطان ما را همین حال بود [مناقب العارفین: ۱۹۹].

[۱۰۴] تواضع در برابر خدا

روایت شده است که روزی مولانا جلال الدین در فضیلت نماز و نمازگزاران، صحبت می‌کرد. حکایتی کرد که در شهر بلخ درویشی بود که در الله اکبر گفتن مؤذن بر سر پا برمی‌خاست و تواضع و تذلل فراوان می‌نمود. تا زمانی که مؤذن اذان را تمام می‌کرد. چون ساعت نفس آخرین او پیش آمد و نفس نفیس او تسلیم شد. ناگهان مؤذن، اذان گفتن از سر گرفت. در حال به اذن الله برخاست و همان اکرام را به جا آورد و حق تعالی به برکت آن تعظیم‌ها، مرگ را بر وی شیرین گردانید. چون او را در لحد نهادند و به سؤال کردن مشغول شدند، خطاب آمد که بنده ما را سهل گیرید و به ادب بازگردید، زیرا پیوسته در قید حیات خود نام عزیز ما را عزت می‌کرد و تواضع می‌نمود [مناقب العارفین: ۱۹۸].

[۱۰۵] هفتاد سال عبادت

نقل است که ابوالحسن خرقانی، چهل سال سر به بالین نهاد و نماز بامداد بر وضوی نماز خفتن می‌کرد و از او نقل است که گفت: هفتاد سال است که با حق زندگانی کرده‌ام و نقطه‌ای بر مراد نفس نرفته‌ام [مناجات خواجه عبدالله انصاری: ۱۱۶].

[۱۰۶] صدای نفس و جواب ذوالنون مصری

ذوالنوی مصری به نفس خود گفت: اگر همت کنی که امشب دو رکعت نماز بخوانم و قرآن را در دو رکعت ختم کنم، فردا به تو آبگوشت خواهم داد. نفس موافقت کرد. صبح که شد ظرفی آبگوشت آوردند. ذوالنون لقمه ای برگرفت تا بخورد، ناگهان بر زمین نهاد و به نماز ایستاد، گفتند: چه شد که نخوردی؟ گفت: صدای نفسم را شنیدم که می‌گفت: دیدی به آرزویم رسیدم [تذکره الاولیاء: ۱۷۵].

[۱۰۷] وفات داود طائی

در مورد وفات داود طائی^{۳۳} از مادرش سؤال کردند. گفت: او همه شب نماز می‌گزارد. در آخر شب سر به سجده نهاد گفتم: ای پسر وقت نماز فریضه است. تا کی سر به سجده می‌نهی؟ جوابی نداد. چون نگریدم، فوت کرده بود و همان دم آوازی در آسمان پیچید که ای اهل زمین داود طائی به حق رسید و حق تعالی از او راضی است [تذکره الاولیاء: ۳۲۲].

[۱۰۸] نماز و نیاز

هر که به او نیاز برد توانگرش سازد و هر که به او نماز برد عزیزش گرداند [مناجات خواجه عبدالله انصاری: ۵۲].

[۱۰۹] نماز اویس قرنی

نقل است که اویس قرنی در عمر خود هرگز شب نمی‌خوابید، يك شب می‌گفت: هذا ليلة السجود. امشب شب سجده است و تمام شب را در حال سجده به سر می‌برد و شبی دیگر می‌گفت: هذا ليلة القيام. امشب شب قیام است و تمام شب را در حالت قیام به سر می‌برد و شبی دیگر می‌گفت: هذا ليلة الركوع. امشب شب رکوع است و تمام شب را در حالت رکوع به سر می‌برد.

گفتند: ای اویس چگونه طاق می‌آوری که تمام شب را در نماز به این حالت به سر می‌بری؟ گفت: من هنوز يك بار سبحان ربی الاعلی نگفتم که روز فرا می‌رسد و هنوز سه بار تسبیح نگفتم که شب تمام می‌شود و این اعمال را انجام می‌دهم که عبادتم شبیه عبادت آسمانیان باشد [تذکره الاولیاء: ۳۱].

[۱۱۰] اخلاص منصور حلاج

آورده‌اند که منصور حلاج در شبانه روز چهارصد رکعت نماز می‌گزارد و به این امر خود را مکلف و مقید ساخته بود. پرسیدند: تو که به این درجه از اخلاص رسیده‌ای، چه نیازی است که این گونه خود را در رنج و عذاب بیفکنی؟ گفت: نه راحت در حال دوستان اثر کند و نه رنج که دوستان فانی صفت‌اند. نه رنج در ایشان اثر کند نه راحت [تذکره الاولیاء: ۶۶۹].

[۱۱۱] نماز ابراهیم خواص

آورده‌اند که روزی ابراهیم خواص با یکی از مریدان به نماز ایستاده بود. صدای غرش شیری به گوش رسید. مرید رنگ از رویش پرید و از ترس بالای درخت رفت، ولی ابراهیم همچنان به نماز ادامه داد. شیر مدتی در آنجا بود و از محل دور شد. روز دیگر پشه‌ای ابراهیم را گزید و او فریادش به هوا برخاست. مرید گفت: ای شیخ! روز گذشته از شیر نهراسیدی و امروز از نیش يك پشه به فغان آمدی؟ ابراهیم گفت: روز پیش در خود نبودم و امروز به خود بازگشتم [تذکره الاولیاء: ۶۸۳].

^{۳۳} ابوسلیمان داود طائی، از نامداران عرفان که در سال ۱۶۰ ه.ق در بغداد وفات یافت.

[۱۱۲] هنگامه نماز

آواز برآرید که هنگام نماز است	هنگامه سرمست‌ترین سوز و گداز است
در زمزمه عشق چو تکبیر برآرید	آغازترین جلوه آن بنده نواز است
از خویش برآئید که با یار نشینید	درخویش بسوزید که این عین نماز است
آهنگ خدائی همه جا ما بشنیدیم	مستان! به در آئید که هنگام نیاز است
عشاق بیائید که تا سجده نمائید	تا باز ببینید در آن پرده چه راز است
رو سوی نماز همه عشاق برآرید	کین پنجره عشق به سوی همه باز است
در عالم بالا همه در رقص و سرودند	تا وقت نماز همه عشاق نماز است
مقصود از این کعبه نه سنگ است و نه چوب است	این‌ها همه، ای مستترین کار مجاز است

نتیجه

نماز رکنی از ارکان عالی اسلام است. نماز حضور خدا با اهل راز است، نماز از خود غایب گشتن و با حق حاضر بودن است. پس نماز آن بود که در آن نور حق باشد و نمازگزار از خود نهان باشد. این چنین نمازی را باید از عبادت‌های واقعی شمرد. به تعبیری باید گفت: نماز توجه باطن به حق و ملازمت در حضور، و اقبال به سوی حق و اعراض از ماسوی الله و دوام مکاشفه با حق و مقام راز و نیاز است.

آن نمازی که در حضور بود از تری آب روی، دور بود

تن چو در خاک رفت و جان به فلک روح خود در نماز بین چو ملک

باری، نماز نیت است که بدان نماز منعقد شود و آن نیت نور است. و شرط صحت نماز، طهارت است که بی طهارت ظاهر و باطن نماز حاصل نیاید. و نماز را، شرایطی بسیار است که از آن جمله است، قبله که باید قلب انسان با قبله معشوق ازلی پیوند بخورد.

و اما هر اهل رازی باید بداند که نماز مناجات و سخن گفتن با حق تعالی و زدودن زنگارهای مانده بر دل است و جز این نماز، نماز حقیقی نیست، که:

نماز آهنگ جان عارفان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است

می‌دانیم که در وادی عرفان، همواره عارفانی بوده‌اند که با توجه به نکات ظریف و دقیق شریعت و طریقت، در جستجوی یافتن حقیقت مطلق بوده‌اند، و این عارفان همواره سعی می‌نموده‌اند تا در نهایت اخلاص و کمال معرفت از سرچشمه زلال معرفت الهی بهره‌مند شوند و اینان همان صاف دلانی بوده‌اند که هستی خود را در راه معشوق ازلی باخته‌اند و برای رسیدن به حقیقت مطلق، عالی‌ترین راه را برگزیده‌اند و آن نماز است. نماز عالی‌ترین راه گفتگوی خلق با خالق است و راز و نیاز عاشق است با معشوق.

در این اثر با بهره‌گیری از کتاب‌های معتبر عرفانی، زیباترین حکایت‌های عرفانی را به خوانندگان جوان و نوجوان ارائه داده است و سعی نموده تا با زبانی بسیار روان و شیوا خواننده را جذب درون مایه حکایت‌ها نماید تا در حقیقت نماز ببیند. آن چه در که در این مجموعه به چشم می‌خورد، ذکر مختصری از زندگی عارفان بزرگ است که خود نمایانگر وضعیت روحی و عرفانی این بزرگان است که بی تردید از سرچشمه زلال معرفت بهره‌مند شده‌اند.

جای افتخار و بسی خوشوقتی است که یکی از برجسته‌ترین مسائل عبادی اسلام را با زبان حکایت به جامعه مسلمانان ارائه دهد. امید است علاقه مندان این اثر نهایت بهره‌برداری را از آن بنمایند.

منابع

- [۱] ابن خفیف شیرازی: محمد رشاد، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۲.
- [۲] احوال و اقوال خرقانی: به اهتمام، مجتبی مینوی، تهران، طهوری، ۱۳۵۴.
- [۳] اخبار حلاج: تصحیح ماسینیون و گراوس، ترجمه سید حبیب طبیبیان
- [۴] اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید: محمد بن منور، دکتر ذبیح الله صفا، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۴.
- [۵] الهی‌نامه: تصحیح، ه. ریتز، استانبول، ۱۹۴۰.
- [۶] اوراد الاحباب و فصوص الاداب: ابوالفخر یحیی بلخری، تصحیح، ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.
- [۷] بایزید بسطامی: دکتر جواد نور بخش، ناشر مولف، ۱۳۷۳.
- [۸] ترجمه رساله قشیریه: بدیع الزمان فروزانفر، بنگاه ترجمه نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.
- [۹] تذکرة الاولیاء: عطار نیشابوری، براساس نسخه نیکلسون، به کوشش ا.توکل، انتشارات بهزاد، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- [۱۰] حلاج و راز انا الحق: عطا الله تدین، تهران، ۱۳۷۰.
- [۱۱] رسائل ابن عربی: (ده رساله فارسی شده)، محی الدین ابن عربی، تصحیح، نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۷.
- [۱۲] -رساله در احوال مولانا جلال الدین رومی: فرید الدین سپهسالار، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۲۵.
- [۱۳] روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتاح: شهاب الدین ابوالقاسم احمد بن ابی المظفر منصور السمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- [۱۴] سلك السلوك: ضیاء الدین نخشی، تصحیح غلامعلی آریا، زوار، ۱۳۶۹.
- [۱۵] -شد الازار: معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، محمد قزوینی و عباس اقبال، چاپ تهران ۱۳۲۸.
- [۱۶] شرح مثنوی شریف: تألیف: بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوار، چاپ ششم، ۱۳۷۳.
- [۱۷] عرفان عارفان مسلمان: نیکلسون ترجمه دکتر اسد الله آزاد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- [۱۸] فيه ما فيه: مولانا جلال الدین مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.
- [۱۹] کشف المحجوب: عثمان جلابی هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
- [۲۰] گزیده در اخلاق و تصوف: ابونصر طاهر بن محمد الخاقانی، ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- [۲۱] گلستان سعدی: فروغی، محمد علی، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۶۶.
- [۲۲] لمعات: فخر الدین عراقی، تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- [۲۳] مثنوی معنوی: جلال الدین محمد مولوی، رینو لدالین نیکلسون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- [۲۴] مرصاد العباد: نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
- [۲۵] مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه: تألیف عزالدین محمود بن علی کاشانی، تصحیح جلال الدین همائی، چاپ دوم، تهران.
- [۲۶] مصیبت‌نامه: عطار نیشابوری، به اهتمام نورانی وصال، تهران، زوار، ۱۳۵۶.
- [۲۷] مناجات: خواجه عبدالله انصاری، تصحیح حامد ربانی، انتشارات گنجینه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- [۲۸] منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین: دکتر احمد علی رجائی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- [۲۹] مناقب العارفین: شمس الدین احمد افلاکی، تحسین یازیجی، ۲ جلد، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- [۳۰] نفحات الانس من حضرات القدس: عبدالرحمان جامی، تصحیح دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- [۳۱] نور العلوم: ابوالحسن خرقانی، عبدالرفیع حقیقت، کتابخانه بهجت، ۱۳۵۹.